

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد قراگزلو

۲۹ جولای ۲۰۲۰



داکتر محمد قراگزلو

## سرمایه‌داری دولتی شوروی!

۳۴. دولت پرولتاری دوران گذار بتلهایم

در آمد مکرر! در غیاب اتحاد جماهیر شوروی!

یادآوری یا تذکر مجددی که برای چندمین بار در طول این سلسله مقالات لاجرم باید گفته شود این است که هیچ درجه ای از نقد سرمایه‌داری دولتی شوروی و ارزیابی انتقادی مولفه‌هایی چون "ستالینیسم" و حتا "راه رشد غیر سرمایه‌داری" نباید به گرایش‌های دست راستی ضد شوروی و هیستری ضد کمونیستی مجال "لائی کشیدن" دهد! نقد شوروی موضوعی یکسره مرتبط با وظایف کمونیست‌ها و پیش‌تازان جنبش کارگری سوسیالیستی است و ربطی به لیبرال‌ها و بازار آزادی‌ها ندارد. نام و یاد و خاطره درخشان اتحاد جماهیر شوروی هنوز و سی سال پس از فروپاشی و با وجود دست کم شش دهه انحراف اقتصادی و سیاسی و فرهنگی از انقلاب اکتوبر تا زمان فروپاشی لرزه به اندام "جهان آزاد" سرمایه‌داری می افکند! نویسنده – چنان‌که پیش‌تر نیز به تأکید گفته – از تکرار این نکته که « هرگاه به توحش عقلا نیت بازار آزاد فکر می کنم دلم برای شوروی تنگ می‌شود » نه سیر می‌شود و نه خسته! نقد شوروی به کمونیست‌ها و جنبش کارگری کمک می‌کند تا دژ پرولتاریا را علیه لکه‌ها و منفذها و سموم خرده‌بورژوازی و بورژوازی پاکیزه و مستحکم و مصون سازد. نباید مرعوب روشنفکرانی شد که با ادعای قلبی "ما خودمون اونجا بودیم و دیدیم" سقوط خود و دوستان‌شان به سوسیال دموکراسی راست و لیبرالیسم را با حمله به ضعف‌های شوروی توجیه می‌کنند! هر چند گذار به سوسیالیسم بدون تعرض به بنیادهای مالکیت خصوصی و انحلال نظام تولید سرمایه‌دارانه و لغو کار مزدی و ریشه‌کنی استثمار ممکن نیست با این همه و با وجودی که بلشویک‌ها و بازماندگان‌شان هرگز به تحقق این امر والا توفیق نیافتند اما به هر حال شوروی و متحدان اروپای شرقی‌اش حتا زمانی که این خانم‌ها و آقایان محترم آنجا [پناهنده] بودند (بعد از شکست انقلاب ایران و آغاز تهاجم بورژوازی جدید / دهه شصت و هفتاد شمسی) به لحاظ رفاه اجتماعی هزاران بار بر کشورهای سرمایه‌داری غربی – از جمله سوسیال دموکراسی اروپای شمالی – شرافت و برتری داشت!

بوریس کاگاریلتسکی (نظریه‌پرداز حزب سوسیالیست روسیه، حزبی که بعد از گورباچف شکل گرفت و سنتر بود) در اکتوبر ۱۹۹۱ و متعاقب کودتای ضدانقلابی و ارتجاعی بوریس یتسین در پاسخ به این پرسش گاردین که: « چرا این قدر ناراحتی؟ در اتحاد

شوروی سوسیالیسمی وجود نداشت، غصه از دست رفتنش را چرا می‌خوری؟» پاسخ داده بود: «درست است آنچه ما داشتیم سوسیالیسم نبود. ولی بعضی از عناصر سوسیالیسم در آن بود. با این رژیم جدید [رژیم تبهکار بلتسین- نویسنده] درست همین عناصر است که باید از میان برود. نه عناصر سرکوبگری و استثمار و ستم اجتماعی و زورگویی سیاسی. امروز عناصر سوسیالیسم مورد حمله قرار دارند. یعنی اندیشه‌هایی که از این کشور به تمام جهان سرایت کرده است و حالا در همین‌جا تخریب می‌شود. چیزهایی مثل آموزش رایگان، بهداشت رایگان، حقوق و امکانات واقعی برای زنان، و تمام نظام تضمین‌های اجتماعی.»

امروز و طی چهل و چند سال گذشته که نئولیبرالیسم در غیاب اتحاد جماهیر شوروی، سوسیال دموکراسی و دولت رفاه را نیز ضربه فنی کرده و دخل تمام امتیازات جناح چپ بورژوازی را تا صنایع شاهی آخر در آورده، عجیب است آنان که با توپ پلاستیکی از جناح راست به شوروی حمله می‌کردند تا رخنه دیوار سیاه سلطه لیبرالیسم - در واقع نئولیبرالیسم - پسا فروپاشی دیوار برلین را با خون امثال چائوشسکو پر کنند حاضر به "توبه" نیستند! خلاف نظر روشنفکرانی چون ارول و کامو و شاملو شوروی با همان سوسیالیسم نیم بندش هر چه بود "شرارتی علیه شرارتی دیگر" نبود. به قول ادوارد هلنت کار (ای اچ کار) - پس از برشمردن ضعف‌های شوروی - «انقلاب روسیه نظام قدیم را بر انداخت و پرچم مارکسیسم را بر افراشت. نظام سرمایه‌داری بر افتاد و جای آن را تولید و توزیع برنامه‌ریزی شده گرفت. اگر سوسیالیسم تحقق نیافت برخی شرایط آن ولو به صورت ناقص به وجود آمد...» (تاریخ روسیه شوروی ص ۴۹)

این یادآوری (خاستگاه بهداشت و درمان رایگان و نان و کار) به ویژه در شرایط کنونی (دوران کرونا) که مردم کارگر و زحمتکش گروه گروه نان و کار خود را از دست می‌دهند و به دلیل فقدان تخت بیمارستانی و عدم دسترسی به امکانات درمانی مناسب به خاک می‌افتند و یا از بیکاری و فقر از پا در می‌آیند، سخت ضروری بود. ادامه دهیم....

### رویکرد دولت پروتزی دوران گذار!

یکی از شکنندگی‌های مشخص نظریه دوران گذار شارل بتلهایم به تبیین او از ماهیت و رویکرد دولت در این برهه تاریخی باز می‌گردد. ارزیابی او از دولت دوران گذار - با همه اعتباری که از مطالعات طولانی دقیقش در همین زمینه برخاسته - به نوعی متأثر از نگره "سوسیالیسم عرفانی" یا دهقانی است. بتلهایم به عنوان تئوریسین آموزه "سوسیال امپریالیسم" از یکسو هوادار سوسیالیسم ملی است و از سوی دیگر در دفاع از ناسیونالیسم و انقلاب چین در مقابل تعرض شوونیسم شوروی به نقد سرمایه‌داری دولتی می‌پردازد. به یک مفهوم روحیه توسعه طلبی و سیاست‌های برتری‌جویانه دولت و حزب کمونیست شوروی نسبت به انقلاب چین یکی از زمینه‌های شکل‌بندی نظریه سوسیال امپریالیسم بتلهایم محسوب می‌شود. در مباحث کتاب "نبرد طبقات در اتحاد جماهیر شوروی" یا "مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی" به طور مشخص دلیل بازگشت سرمایه‌داری به شوروی با تأکید بر رشد نیروهای مولده در برابر عدول از مبارزه طبقاتی دانسته آمده است. تا این جا هر دو نظریه بتلهایم یعنی امپریالیستی بودن دولت شوروی و تحدید مبارزه طبقاتی از بار مثبت سوسیالیستی بهره‌مند است. در مورد انحراف از سوسیالیسم و عروج رویزیونیسم روسی و شکل‌بندی یک دولت امپریالیستی بتلهایم تاریخی را تعیین می‌کند که باز هم به سمپاتی او نسبت به انقلاب چین باز می‌گردد. بتلهایم معتقد است هیچ دلیلی نداشته که تا چند صباحی پس از کنگره بیستم (۱۹۵۶) اتحاد شوروی با وجود همه "مشکلات و تناقض‌ها" از حرکت به سوی سوسیالیسم باز بماند. تا این برهه (پایان دوره ستالین) بتلهایم بر این باور است که امکان پیشروی به سوی سوسیالیسم و اصلاح انحرافات موجود در جامعه شوروی وجود داشته، اما از این تاریخ به بعد است که جامعه به سمت عروج یک دولت بورژوائی از نوع خاص چرخیده است. بتلهایم به وضوح از ویژگی‌های بارز حاکمیت یک دولت امپریالیستی در شوروی سخن می‌گوید و به صراحت می‌نویسد که "این قوانین انباشت سرمایه‌داری و در نتیجه قوانین سود است که استفاده از ابزار تولید را تعیین می‌کند" و سرمایه‌داری دولتی شوروی از سوی بورژوازی دولتی اداره می‌شود و هدف این بورژوازی در دو جبهه داخلی و خارج در قالب سلطه و امپریالیسم مجسم شده است. با این همه او به "خاص" بودن این دولت بورژوائی اصرار می‌ورزد. به نظر بتلهایم این

تغییرات از تمرکز چندین گرایش - که از همان بدو انقلاب اکتوبر وجود داشته - برخاسته است. به نوشته رالف میلی باند: «البته این نظر که تحولاتی که پس از نخستین سال‌های انقلاب در اتحاد شوروی حاصل شد، نتیجه منطقی و اجتناب‌ناپذیر گرایش‌های نخستین است ابدأ دیدگاه تازه‌ای نیست. یک چنین نظری اگر مضمون غالب نوشته‌هایی در این زمینه نباشد اما به شکل‌های متفاوتی مضمون خیلی از آن‌ها بوده است. به ویژه آثاری که نظری خصمانه به بلشویسم دارند و ستالینیزم را با تمام آثار دهشت بارش نتیجه "اجتناب‌ناپذیر" لنینیزم و حتا مارکسیسم می‌دانند، از همین دیدگاه سود جسته‌اند. بتلهايم به نوبه خود از نقطه مخالف این طیف در این باره می‌نویسد. یعنی از دیدگاهی که می‌توان آن را دورنمای مائوئی یا چینی توصیف کرد. مقولاتی نیز که او از آن‌ها سود می‌جوید مقولاتی است که رهبران کمونیست چین برای تحلیل اتحاد شوروی در زمان معاصر به کار می‌برند. بتلهايم آشکارا می‌گوید که نظریات فعلی وی درباره اتحاد شوروی و انکشاف آن در طی زمان تا حد بسیار زیادی تحت تأثیر تجربه چین - یا آنچه او از این تجربه می‌فهمید - شکل گرفته است. کار بتلهايم جاه‌طلبانه‌ترین و جامع‌ترین تلاش "غربی" در به کارگیری مقولات مائوئی است... بتلهايم نویسنده سوسیالیست ارجمندی است و این واقعیت که کتاب او ضعف‌های فلج‌کننده فراوانی دارد ما را به فهم مقولاتی می‌برد که او به کار می‌گیرد.» (میلی باند، از مقاله "بتلهايم و تجربه شوروی"، برگردان ف. اباذری، مندرج در کتاب جمعه ش ۹) ۱. در نخستین نگاه این تحلیل اکونومیستی است که بر مواضع نقادانه بتلهايم سایه انداخته. به نظر او مهم‌ترین اشتباه جنبش کارگری از بین-الملل دوم تا سوم همین اکونومیسم است. در این رابطه بتلهايم به سه مؤلفه اساسی داخل می‌شود.

نخستین مسأله این است که مالکیت جمعی ابزار تولید با تغییر سوسیالیستی مناسبات تولیدی هم‌زمان است. دومین موضوع بر این مبنا استوار است که توسعه نیروهای تولیدی "اولویت" دارد و یا به یک مفهوم شیوه تولید سوسیالیستی به سطح معینی از توسعه نیروهای تولیدی وابسته است.

سومین مؤلفه از این آموزه دفاع می‌کند که در نتیجه نابودی مالکیت خصوصی و خلع ید از سرمایه‌داران نه فقط خصالت‌های همه ارکان قدرت - از جمله دولت - تغییر خواهد یافت، بلکه این دگرگونی به برآمد دیکتاتوری پرولتاریا خواهد انجامید.

مباحث معطوف به دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه نخستین بار طی یک برنامه و در جریان توافق نظری لنین با پلخانف مکتوب و مدون شد. این برنامه در سال ۱۹۰۲ و در شماره اول جون ایسکرا منتشر شد و سال بعد به کنگره حزب سوسیال دموکرات رفت. از قرار بخش نظری این برنامه از سوی پلخانف نوشته شده و با قلم تند و تیز لنین رادیکالیزه شده بود. بخش دوم برنامه که اختصاص به پرانتیک حزب داشت با قلم و اندیشه محافظه کارانه پلخانف تلطیف شده بود. در بخش نخست به عدم سازگاری بیشتر سرمایه‌داری بورژوائی روسیه با پیشرفت با تأکید بر تضادهای آن اشاره شده بود. در برنامه به وضوح گفته شده بود که «با سرعت روز افزون امکان مادی نشانیدن روابط تولید سوسیالیستی را به جای روابط سرمایه‌داری فراهم می‌آورد» و «هرگونه استثمار یک طبقه از جامعه به دست طبقه دیگر را پایان می‌دهد.» در برنامه دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه دژی «تسخیر قدرت سیاسی به دست پرولتاریا» تصویر شده بود که لازمه تحقق آن انقلاب اجتماعی پرولتری است. به این ترتیب بعد از نقد "برنامه گوتا" برای اولین بار دیکتاتوری پرولتاریا در یک برنامه حزبی گنجانده شد. هدف‌های فوری برنامه عملی که از سوی لنین تدوین شده بود به سه مطالبه مشخص خم شده بود. اول مطالبات سیاسی شامل «حق رأی مساوی و همگانی/ آزادی عقیده و زبان و مطبوعات و انجمن و اتحادیه و گزینش قضات/ جدائی مذهب از دولت/ آموزش رایگان و...» دوم مطالبات اقتصادی کارگران شامل «هشت ساعت کار در روز/ منع استخدام کودکان/ محدودیت کار برای زنان/ بیمه دولتی برای پیران و از کار افتادگان/ منع جریمه و منع پرداخت جنس به جای دستمزد...» سوم مطالبات دهقانان با تأکید بر اعاده زمین‌هایی که در دوره لغو نظام سرفداری ظالمانه از آنها گرفته شده بود. این برنامه ای بود که با وجود کنار رفتن پلخانف و منشویک‌های اطراف او در جریان تدوین اساسنامه حزب و مباحث مرتبط با سازماندهی و انشعاب در ایسکرا و دبه در آوردن مارتوف تا دو سال پس از انقلاب اکتوبر نیز دنبال می‌شد. به این ترتیب تا آنجا که به بلشویک‌ها مربوط می‌شود آنها درک درست و تا حدودی دقیق از لوازم استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در راستای گذار به

۱. نقد میلی باند در سال ۱۹۷۵ بر متن فرانسوی کتاب "نبرد طبقات در اتحاد جماهیر شوروی" منتشر شده است. این نقد در کتاب جمعه ش: ۹ - به سردبیری احمد شاملو - چاپ شده است.

سوسیالیسم داشتند و به وضوح می دانستند که تنها ماهیت پرولتری دولت برای تغییرات عمیق در مناسبات تولیدی کافی نیست. داخل پرانتز این نکته را هم اضافه کنم که لنین در مقاله‌ای به تاریخ اپریل ۱۹۰۵ و بعد در رساله « دو تاکتیک سوسیال دموکراسی» چند بار از اصطلاح « دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان» بهره گرفته و این زمانی است که از وظایف پرولتاریا در رهبری و پیگیری مطالبات بورژوا دموکراتیک سخن گفته.

به نظر بنده ماهیت پرولتری دولت کافی است تا از طریق دخالت سیاسی و تغییرات فرهنگی مناسبات اجتماعی تولید سرمایه‌دارانه را به سوی سوسیالیسم تغییر دهد. شاید همین جا و داخل پرانتز لازم باشد گفته آید که بخش قابل توجهی از چپ ایران که هنوز هم از سنت‌های مائوئیستی انقلاب چین تأثیر می گیرد با تأکید بر همین وجوه سیاسی از جمله دموکراسی و سانترالیسم غیر دموکراتیک حزب بلشویک - همان که پلخانف و یارانش لنین را به آن و ژاکوبینسم و دیکتاتوری حزب پرولتاریا متهم می کردند- به ارزیابی شکست روند گذار به سوسیالیسم در شوروی تکیه می زند و یکسره در مؤلفه ذهنی فرو می غلتد. اقتصاد سوسیالیستی از منظر بندهایم در «وحدت میان تولید کنندگان مستقیم و وسایل تولید متحقق می شود و روابط تولیدی سوسیالیستی فقط به میزانی که تولید کنندگان بر شرایط هستی و محصول کار خود حاکم شده‌اند می تواند وجود داشته باشد.» ( بندهایم " درباره جامعه گذار" ص ۴۱) در نتیجه چنین تبیینی تضاد اصلی کار- سرمایه به عنوان اصل اساسی تفسیر مارکسی از مناسبات تولیدی را کنار می گذارد و چنان که پیشتر نیز اشاره کردم به عرصه تعدد سرمایه و رقابت میان سرمایه‌داران وارد می شود تا "محاسبه اقتصادی اشکال مالکیت- ص ۱۲۵" را مدون کند. به یک مفهوم استنتاجی، بندهایم با چنین تفسیری سبب ساز استمرار تولید سرمایه‌دارانه را "استقلال اقتصادی بنگاه‌های تولیدی" می داند و از تصریح و تدقیق این نکته باز می ماند که چگونه ماهیت بورژوائی دولت به این امر انجامیده است. برای رد نظریه بندهایم فرض می کنیم که مالکیت این بنگاه‌ها از صاحبان آنها سلب و به دولت پرولتری متکی به برنامه ریزی متمرکز تحویل شود آیا برآستی با تغییر مالکیت سیاسی یا حقوقی این مراکز تولیدی و بدون دست بردن رادیکال به مناسبات استثمارگرانه تولیدی می توان گذار به سوسیالیسم را تسهیل و تأمین کرد؟ به عقیده بندهایم با وجود اقتصاد دولتی و برنامه ریزی شده ماهیت بورژوائی دولت به دو نوع انشقاق و جدائی دامن می زند. اول: افتراق میان بنگاه‌های تولیدی از همدیگر. دوم: انشقاق میان کارگران یک بنگاه تولیدی از ابزار تولید و به طور مشخص تعدد قدرت‌های صاحب و مالک در هر بنگاه معین تولیدی به عنوان یکی از پایه‌های عینی به منظور مبادله کالائی میان واحدهای تولیدی. راهکار بندهایم برای حل انشقاق دوم نیز کماکان ایدئولوژیک و سیاسی است. او معتقد است حتی اگر ماهیت دولت پرولتری شود تا زمانی که موفق به حل این انشقاق نشده مناسبات تولیدی کماکان سرمایه‌دارانه خواهد ماند. اما دولت پرولتری بندهایم چه باید بکند تا از پس این افتراق برآید؟ در اینجا بندهایم آب پاکی را روی دست ما می ریزد. گوش کنید : « دگرگونی واقعی نیازمند جایگزینی روابط ایدئولوژیک و سیاسی نوین به جای مناسبات کهنه است. یعنی انقلابی کردن ایدئولوژیک کارگران باید به گونه‌ای صورت بندد که خود را در مقام صاحب و حاکم تولید بازسازی کنند تا تحقق نهائی این روند مدیران بنگاه‌ها در جایگاه تصاحب کنندگان واقعی تولید عمل می کنند.» فهم راهکار بندهایم برای گذار به سوی سوسیالیسم به اتکای دولت پرولتری ساده است. از نظر او ایدئولوژی پرولتری دولت برای تغییر مناسبات بورژوائی از طریق ایجاد روابط سیاسی ایدئولوژیک سوسیالیستی بسنده می کند. فقدان این ایدئولوژی روند کالائی شدن مناسبات تولیدی را استمرار می دهد.

بیانید ارزیابی انتقادی مان نسبت به نظریه انقلاب فرهنگی دولت پرولتری دوران گذار را کنار بگذاریم و ضمن توافق تلویحی با بندهایم از منظری دیگر موضوع را بنگریم. از نظر مارکس دولت و دیکتاتوری پرولتاریا تنها در قالب گذاری به سمت محور تمام و کمال طبقات تبیین شده است. او - در سخنرانی "جنگ داخلی فرانسه" - دولت را که در کمون پاریس جلوه یافته بود همچون دولت پرولتری در جایگاه "رشد انگلی" می دید که لاجرم می باید به سوی امحای قدرت خود حرکت کند. هر چند که مارکس دولت را مکانی برای بروز تعارض‌ها و تضادهای طبقاتی می دید اما این انگلس فرزانه و سپس لنین بودند که به تدوین نظریه مارکسی دولت پرداختند. مارکس در "نقد برنامه گوتا- ۱۸۷۵" دولت دوران گذار از کاپیتالیسم به کمونیسم را همان دیکتاتوری پرولتاریا دانسته بود و انگلس به تفصیل از ناپدید شدن طبقات و به تبع آن محور دولت طبقاتی و بایگانی شدن آن در "موزه آثار عتیقه در کنار چرخ ریسنده گی و تبر مفرغی" سخن گفته بود. از نظر انگلس - در منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت- رویکرد دولت کمون به مثابه

"منفجر شدن قدرت حکومتی قدیم و جایگزینی آن با قدرت جدید و دموکراتیک که با آرای عمومی انتخاب شده بود و مقامات اداری و قضائی و آموزشی اش هر آینه از سوی شوراهای کارگری قابل عزل بودند و دستمزد بالاترین مقاماتش عیناً همان دستمزد کارگران بود" شفافترین شکل دولت دوران گذار بود. تمام تحلیل‌ها و تأکیدهای لنین در خصوص ماهیت دولت چه در نقد آنارشیست‌های روس (نامه‌هایی از دور و در حد فاصل انقلاب فیروزی) و چه در آستانه انقلاب اکتوبر – کتاب فوق‌العاده مهم "دولت و انقلاب" – زدن پنبه "سوسیال دموکراسی فرصت‌طلبانه و خرده بورژوازی آقایان پلخانف و کائوتسکی" ناظر به نظرات مارکس و به ویژه انگلس در خصوص وظایف دولت دوران گذار است. در تمام این مباحث حتی دو سال پس از پیروزی انقلاب و زمانی که لنین در روز اول ماه مه در میدان سرخ مسکو از دولت پرولتری سخن می‌گوید هیچ بحثی از نکات مورد نظر بتلهایم – انقلاب فرهنگی در دوران گذار – مطرح نیست. لطفاً خوب گوش کنید:

« دولت در این دوران ناگزیر باید به معنای تازه‌ای دموکراتیک باشد برای پرولترها و مردم فقیر به طور کلی و به معنای تازه‌ای هم دیکتاتوری باشد علیه بورژوازی... دیکتاتوری یک طبقه امری ناگزیر است. نه تنها برای هر جامعه طبقاتی نه تنها برای پرولتاریا وقتی که بورژوازی را بر انداخته است بل که برای تمام آن دوران تاریخی که سرمایه‌داری را از جامعه بی طبقه از کمونیسیم جدا می‌کند.»

لنین از تأکید شورانگیز بر این تفسیر انقلابی انگلس از دولت دیکتاتوری پرولتاریا سیر نمی‌شد که:

« تا زمانی که پرولتاریا به دولت نیاز دارد نیاز او برای آزادی نیست بل که برای سرکوب مخالفان است و زمانی سخن گفتن از آزادی ممکن می‌شود که دیگر دولت به این شکل وجود نخواهد داشت.»

چند روز بعد از پیروزی انقلاب لنین خطاب به کارگران و زحمتکشان روسیه نوشت:

« رفقای کارگر! به یاد داشته باشید که اکنون کشور را خود شما اداره می‌کنید... شوراهای شما از این به بعد ارگان‌های قدرت حکومتی است که از اختیارات کامل تصمیم‌گیری برخوردار هستند.»

روند انقلاب اکتوبر و ماهیت دولت پرولتری و وظایف فوری و بعدی آن را باید در چهارچوب ویژه‌ای ارزیابی کرد. با این حال از تبیین این نکته که مورد توجه ای اچ کار – در مجلد نخست "تاریخ روسیه شوروی/ ص ۶۴" – نیز واقع شده است نباید بسادگی گذشت که « منشویک‌ها طرفداران خود را در میان ماهرترین و سازمان‌یافته‌ترین کارگران یافتند یعنی کارگران چاپخانه، راه آهن، فولادکاران صنایع جدید جنوب و حال آن‌که بلشویک‌ها بیشتر در میان کارگران کمابیش غیر ماهر صنایع تودمنی طرفدار داشتند. یعنی در صنایع سنگین و قدیمی ناحیه پترزبورگ و کارخانه‌های نساجی مسکو.» از سوی دیگر و مهم‌ترین نکته‌ای که اصل و اساس ماهیت دولت پرولتری را در جریان گذار به سوسیالیسم در شوروی به نبرد فوری خواند خالی شدن این دولت از کادرهای پرولتر است. در جریان کمونیسیم جنگی تعداد کمی پرولتاریای صنعتی در روسیه از تقریباً سه میلیون نفر در سال ۱۹۲۰ به ۲۰۰ هزار نفر در یک سال بعد کاهش یافت. اگرچه جمعیت مزدبگیران به خصوص در بخش ادارات دولتی به سرعت رشد کرد و تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری از ۷۰۰ هزار نفر در مطلع انقلاب به پنج میلیون نفر در سال ۱۹۲۰ رسید اما در عین حال به میزان ۳۰ درصد از جمعیت شهری کاسته شد. واقعیت این است که ابتداء در جریان جنگ‌های داخلی و یورش ۱۴ دولت امپریالیستی به انقلاب اکتوبر بخش عمده کادرهای پرولتر کشته شدند و حزب به تدریج و به ویژه در جریان بوروکراتیزه شدن مناسبات داخلی آن از ماهیت پرولتری خود تخلیه شد. این تحلیل نظری بتلهایم که «قیام اکتوبر به دیکتاتوری بورژوازی پایان بخشیده و دیکتاتوری پرولتاریا را در روسیه برقرار می‌سازد...» (مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی / دوره اول ۱۹۱۷-۱۹۲۳) سخت باشکوه است. اما شگفت این‌که بتلهایم چند سطر بعد دیکتاتوری پرولتاریای مستقر شده در روسیه را به یک سلسله عقاید و ایدئولوژی‌ها و نظرات تقلیل می‌دهد: «انقلاب اکتوبر بدان جهت از تمام دیگر انقلابات قبلی- به استثنای کمون پاریس- متمایز است که تحت رهبری عقاید و نظریات پرولتری به انجام رسیده است.» (همان ص ۹۵) به این ترتیب بتلهایم روی رهبری نظر و عقیده پرولتری به عنوان محرک انقلاب پرولتری خم می‌شود هر چند بلافاصله می‌افزاید: « حزب بلشویک حامل متشکل این عقاید بوده است. او بود که امکان داد تا پرولتاریای روسیه به عنوان طبقه حاکم متعین شود.» تأکید پر رنگ بتلهایم در خصوص نقش بی بدیل حزب بلشویک برای کسب

قدرت سیاسی و استقرار سوسیالیسم از هر نظر شایسته احترام ویژه است اما رفت و برگشت مکرر در محور ایدئولوژی پرولتری حزب به جای سیاست پرولتری و ماهیت ایدئولوژیک دیکتاتوری پرولتاریا به جای ماهیت پرولتری آن مأیوس کننده است....  
این بحث را بر محور چیستی مبارزه طبقاتی از منظر بتلهایم ادامه خواهم داد.....  
سه‌شنبه ۷ مرداد [اسد] ۱۳۹۹ / July / ۲۰۲۰ / ۲۸